

و همه‌جا تحلیل کرد. چون نتیجه‌اش این می‌شود که منتقد می‌خواهد فیلم را در قالب خودش بیریزد. تجربه‌های تاریخی شما، در ارتباط با فیلم‌های تان در شرایط مختلف، چه بوده؟

شاید اگر قیصر الان ساخته می شد، این بار خورد و
مواجهه امروز را راندست. قیصر زمانی ساخته شد
که مبارزه و انقلاب را که رُوی باشد، زندانیان سیاسی
آن سال، اسکانی بویدند که آزو داشتیم آنها را
زدیک ببینیم؛ چون بهنوزنی قاست مانند است.
حالی که امروز همان افراد و قصیر دیگر آن جنایت را
راندند؛ بهخصوص در طبقه‌ای که دیگر از بین رفته
است. زمانی که انقلاب شد، طبقه عام جای گزین
طبقه ارستوکرات شد و بعضی ها گمان کردند حالا
باید اتوبلان را بر عکس طی کنند چون انقلاب شده.
پس هر چیز که در آن دوران اعیان و ارزش داشت،
الان باید چوکوگی گناهنش باشد. در جنین شرایطی
من به آن مانند که فرمودم راقدر می کند، صرف نظر
از خوش آمدن یا تلخیش اومی گوییم؛ چیزی که فیلم
را سربا نمکه می دارد، داریست هترمندانه ای است.
تعذیبات است که هترمندانه انجام شده است. این
تعذیب نگاه و علاقه مندی های آن هترمند است که با
در سالان سینما دیده، با در سالان کنسرت شنیده و
انقلاب های از این قبیل، مضمون فیلم ها در شرایط

- شما در جایی از پرداخت مفهومهای کارهای خود را نمی‌دانید.
- می‌گویید: «راتب اینجا با مفهومهای کارهای خود نمی‌نماید.
- کارهای خود را می‌نامید.
- اشاره می‌کند: «تالیسم همچون این است که من هر چه را هستم بگوییم؛ به اضافه نگاه شخصی خودم».

من در سینما در ریالیسمی که به آن اعتقد دارم، دست می‌برم. مثلاً منتقدی در آن دوران عقدنامی درباره گوزن‌ها داشته. الان می‌خواهد بینند صورت در کجا ایستاده و مفهوم در کجا. او بايد با صورت من کار داشته باشد، چون مفهوم‌ها به سرعت تغیر می‌کنند؛ بهخصوص در ادبی که قلم می‌زند. غلاماً ما بشدت علاقه‌مند به همان هستی از انسانی که در دایره واقعی و ریالیسم نگاه به گرانی باشیم، شاید زودتر از هر کسی فرم کنیم. شما اگر کاری داشته باشید که جامعه و سیاست‌هایی جامعه را تقدیم کنید، نقد همین اثر هم جسارت می‌خواهیم؛ جسارتی در حد و اندازه ساخت همین اثر. تو برای درد فاتل اهلی این جسارت را داشته‌ی اما آیا منتقدی که در جست و جویی قهرمان

فاطمی می خواند و از زیرنامه «اتش» خلیل بدش
می آمد از همان بچکی من درباره این مشاخص
بدرم زیاد پرسیدم و او هم این سؤالها خوشتراو
می آمد. ریشه نگاهداری های این تنهایان خیابان
نگاهداری که از نتایج سال پیش از کوچه درواز
کانون فیلم ایران شکل گرفت. عصو کانون فیلم ایران
شده بود. کارتی در اختیار من بود که هر بار فیلم
دیدن، پشت آن یک مهر زده می شد. اگر با دوستی
هرمه می شدم، پشت کارت رو مهر می زدند. در این
با ایندهای رویوره می شدم که شعه همان ایندهای
بودند که در فیلم های می دیدم، یعنی وقایع فیلم
می شو و از سینما بیرون می آمدند؛ تعدادی بودند که
با همان نوع پوشش و با ماضی هایی نظری افراط متو
سمتی می فرتدند. ماهم پیاده و سوت زنان از کنار جوی
اب خیابان عنی الدو، در گرف فیلم و قفهم های
آن، به سمت خانه گشتم، بتکه اصلی این بود
که نمی توانست امده را از فیلمها جدا کنم، چون
ادهایی که در کانون فیلم می دیدم با این گرف
عجیب بودند. در نتیجه سینمایی که باید گرفت
می همچ تابی از نفر از هم زمان نزدیک چه گواره، که
می بوده احترام مردم کوبای هم بودند، نیست؛ چون
دبلیمیلارستانی اذاند به قدر قیمت را بلد بسوند. در
سال ۱۹۵۹ اتفاقاً کوبای اتفاقاً می بود و دو
سال بعد، به اتفاقی شد و رواحتی عقیده یک اتفاقاً عوض
شد. اما مصدق چین تکرد. او ایستاد تا صنعت نفت
ایران را مکن. خودش هم عنوان کرده بود که بعد
از ملی کردن نفت از صحة ساست خارج می شوم.
چون توان مادران دنار، در واقع هیچ سازشی برای
برای از طبقه فقیرانه ریسوس از جایه ای دنار، ایستاد
ایران را من، فردی از طبقه فقیرانه از سیاستکار
این مملکت تبدیل می شود به مانولو آرنیگو، رهبر
جزیره که اسپانیایی در اسپ کهر را بنگر (فرد
پریمن)، نه همه این واقع را سینمایی می بینند.
هفقط دکتر مصدق، بلکه فلان تیمسار را هم
سینمایی می بینم، من حتی اتفاقات سال ۱۹۵۷ را
فقط سینمایی می بینم، این قصیه در وجود من نهادینه
شده.

ترکیبی از بrix مسائل جنی بود. دوستی داشتند
به نام حسین حسین زاده که متأسیفانه شنیدم امروز در
کنادا فوت کرد. آقای حسین زاده ورزشکاری ای
بشدت عالمی قدر مندم سینما بود و از اخوند شهربازی ای
زمان پروردیده بود. و پیغمبیر مالی نمایندگی نداشت و
سر دوازه ای فعالیت در سینما و استادنمایی در شهریور ای
مردد مانده بود. و نام و مسأله هایی که ای
و پیغمبیر اقتصادی او مطلع بودیم، او را تشویق کردیم
که به شهریاری برود. در شهریاری رده های ارتضی را
درجه تمیزیار طی کرد ولی همه هوش و حواس
ای سینما و گزی کویر و ناتالی و دود بودا هر واقعه
اتفاقی را در درجه سینما می داد. اتفاق های داخلی
شهریاری و حتی وقایع اتفاقات را هم سینمایی
می کرد. زندگی زندگی همیشه حاکم بر عقیده
است. عقیده باید خلیل محکم و استوار شد که تو انداد
به تنهایی اجرا شود. چون اینمان دارم که هم عقیده باید
نمی تواند مجرما از نوع زیست و زندگی، به طور عربانی
بیان شود. هر آدمی نوع زندگی و دل بستگی هایش را
با عقیده ایشان معین می کند. اگر هرندن باشد، عقیده
اویم شود اثرا و اثری که در آن عقیده اش وجود دارد.
• منطقی و جذاب دارد که می گویید: سیوه در
فیلم و تحلیل و تفسیر آین باید از درون خود فیلم
باید. خط کشی وجود ندارد که با مت و معاشر
پیکسان بشود اثمار هنری و فیلمها را در حممه وقت
پیش نیزه گاهه می گیریم و وقتی از درجه سینما به
این واقعیت نگاه می کنید. تاریخ برای شما، نسبت به
آن جه همه مردم می بینند. موضوع متفاوتی است.
می چه طور با تاریخ کتاب می آید؟ و اعقایت های مستند
می چندین باری شما امیخت دارد؟ آیا مثلًا غسل و
سینما هایی که در انداده و اعقایت های معمولی و قابل ملس
که دلش می خواست طراحی و رنگ آمیزی
می کنند. نمونه قابل مثال آن دلشدگان و رنگ کردن
میوه هاست که حاصل نگاه و با تاریخ بود. دوست
فیلم اسایی به من می گفت علاقه ای ندارد که دکتر
مصدقی را به عنوان یک اسطوره و یک چهره ملی با
پیغمبر ای می بینند. می گفت اگر قرار داشت فیلمی درباره
پیغمبر ای بود، ترجیح می دهم چهره اور از زاویه
پروره و نمایش دهم تا زنگی بینی او کمتر دیده
شود. باسخ این سوال من می تواند به نوع پرداختن
به فیلم های شما ارتباط بیدا کند: حتی به نقد
فیلم های تان که برضی اوقات با سوء تفاهم همراه
می شود اثرا و اثری که در آن عقیده اش وجود دارد.
اپنادا باید رشته های این نگاه را بیندازیم. این که
فیلم روزنامه هایها می قدر استوار هستند و چقدر می توانند خم
بشنود و از بین برندن اصل و اساس این نگاه، خواجه
است. بدرم روزنامه «باخترا امروز» دکتر حسین

وی چهار پایه‌ای
می‌دید. وقتی در
سردهنام شد و

صحبت کردیم
اق پخش می شد

نتایج انتخابات آزاد کرد،
که نفر است. به
پرایان کشوری،
بهره همراهی از آن
این موادر را هم
ن شخص و ادب
با خوانادگی است
شخص اول مملکت
چون معمقد بود
بدش و باید توسط
آن خودش صحبت
باشد این موضوع
ستوار می ماند و با
حال جایی که از حال
در نهایت ادب و
کنید.

ید: «اعلیحضرت
که رو زیر یک
مالا: امراء: دیگر

فتوگوی جهانبخش نورایی با مسعود کیمیایی

تازنده هستم فیلم می‌سازم و می‌نویسم

پاسداران فیلم پرورداری می کرد. این عنوان باری بود که کیمیابی روی چهار یاری های در پیشتر سپرسش شنسته و نخستین تجربه کارگردانی او را مین دید. وقتی در میزبانی عنوان معرفه فیلم قصد دید یک باز کار الله به پولاد گفت. بعد کمی سرمهان شد و رفته بمناسبتی داخل لوگو و شمینه را روشن کردند.

کیمیابی با اما و آگاهی که این یاری پذیرفته است که با من بروی مامهنه فیلم «گفت و گو» کنند. از پاره ای اتفاقها و نوشته ای که معتقد نداشت زندگی شخصی اوا را به تاریخ نشانه گرفته اند آزده بود. از دریا و آرمه و بذیرت از سر که بر گشتن با هم صحبت کنند، گفت و گو سماوهاده سه شنبه بازتردهم اسفند در دفتر اور در آموزشگاه سینمایی اش انجام شد. تلویزیون هم روشن بود و داشت پیکار تمی های استقلال و العین را زنده بخش می کرد. حرف های خود را در این سیاست و هنر و روشن شدن کری را بر تاج اسپندید داور و هر گلی که «العنی» می زد قطعه که کرد، کیمیابی خوش شعر ای اهان دیالوگ های نهان آثار نیز هم کرد و سرخ پیش برخی مردم فرش می شد. پهلوان موسیقی متن کشتن مرغ مفلد (ابوت مولیان) را گذاشت که چند ساعت آرام بشخش بود.

بعد رفته سر صحنه فیلم پولاد. باران هر می بازید. پولاد مشت مونتیتور نشسته و توج توجه معموری داشت صحنه ای را در بیاط مزنلی ویلایی در خیابان همراه یاری های.

دیدن شاه رفت و از تضایع انتخابات آزاد کرد،
چون انتخابات فرمایشی فقط حرف یک نفر است. به
او گفته: «با شاه مم اتواند بنهایتی برای شکوری،
که همه دولت‌های خارجی متصرف پهلویاری از آن
که عین شروع کنیم، کم نوستند کسانی که
می‌دانند طوفانی در حق مصدق هستند». چند سال
در نهایت احترام به زبان اورد، چون شکر و ادب
خانوادگی داشت. بر پایه همن ادب خانوادگی است
که وقتی قرار می‌شود به دیدن شخص اول مملکت
بروید و ارتش را از او تعویل پیگیرید، چون معتقد بود
ارتش مم تواند زیر نظر یک نفر باشد و یا بدست
دولت اداره شود، شاه گمان دیپلماتیک خود را صحبت
می‌کند. نکته مم این جاست که وقتی شاه این موضوع
را نمی‌پنیرد، بر عقیده خودستار مم ماند و با
شاه جزویت شدیدی می‌کند تا جایی که از حال
مرود، ولی در همان وضعیت هم، در نهایت ادب و
احترام، شاه را علیحضرت خطاب می‌کند.
۱۰۰ یک نوع ادب مبارزه است.
بله، حتی در ایران برایان مم گوید: «اعلیحضرت
نمی‌مود فرمایند»، او کسی نبود که هر روز به یک
رنگ دارند اقدامات اتفاق نمی‌افتد. کنیا، میان اینها
که نتیجه خوبی خواهد داشت. در اینجا، در دفتر
کارخان، عکسی از شمامی بینم که نگاه‌تان به سمت
آنند و افق رویه و سوت در میان زمینه آن، تموری
دکتر محمد مصدق است. اجازه بدهید گفت و گو را
از همین عکس شروع کنیم. کم نوستند کسانی که
می‌دانند طوفانی در حق مصدق هستند. چند سال
پیش هم گفت و گویی مفصلی بین شما و آقای موسی
غنى نژاد، اقتصاددان، درباره تقاضا قوت و ضعف
مصدق صورت گرفت. آقای غنى نژاد نگاه شما را
تاریخ سیاسی ایران دارد و شما هم در لیلم‌هایی
مأذن جرم و قائل اهی اشاره‌هایی به دکتر مصدق
کردید. در مصدق چه دیدا دید که در دیگران
و چنانچه دلایل قلب از هستید.

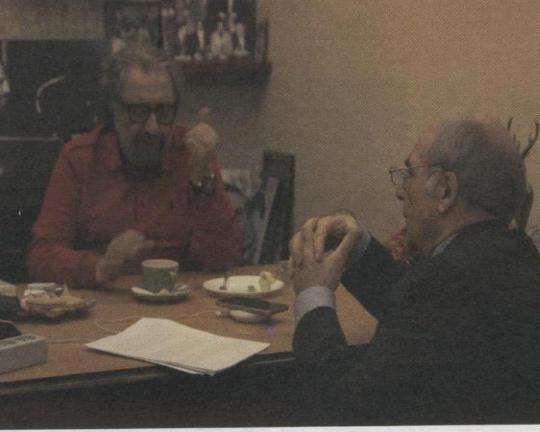
است، قهرمانی را چشیده است؟ آیا اصلًا قهرمان دیده است؟ خاطرمند هست در دوران نوجوانی یک روز با دولتمن سر کوچه دردار استاد بودیم. ناگاهان دعوای بزرگی اتفاق افتاد و حدود بیست نفر به جان هم افتدند سروصد و ناله از هر طرف بلند بود. دعوا که تمام شد، در هر طرف آدمهای چاقو خورد و روی زمین گشاده بودند. افرادی که ناله می کردند، دولتمن را بودند ولی در همان وضعیت هوای هم را داشتند. کسی که چاقو زده بود به دشمنش می گفت: «تا کجا تخرور؟» روهادهات را جمع کن باشدش که در زندگی چاقو خورد و روی زمین گشاده بودند. تکان ای دادمش را می سست و اثر فشاری که بدست می آمد خون می چید و در غصه پنهان شد. زبانی که تگاههای کنگاو و ترسان مرا دید، قدر خوب خرد لیسا

می گندید؟ قرار است به واسطه پوشک چیزی را از درون تان بپرون بکشید و بروز بدنه‌ید؟ یا بر عکس اولین چیزی که نظرتان را جلب کرد، یک نیمکت با سرمه پولاد مشغول ساخت فیلمی به نام معکوس اینجا برادرید و زیر پنجه بگذاردید که نور ملامی دارد. این راهیشه در خاطر دارم و سسم این بود هستند. اقایی به نام صفا احمدی در کلار این فیلم است اکه ایشان تند، این فیلم ساخته نمی شد. کشکهای خلیلی را بسیار کرد، هم بر این تهیه مانند روان شناسان هم روح و روان شما را خلاجی مانشین یکی که مورد نیاز فیلم بود و بروز ای روز به جمهوری اسلامی اینها نسبت به ناموسی، اقایی به قدری این زندگی را می نماید. درین کارهای که بعدها ایشان را خواهید کردند، چاقو خوشی، طبله، از میان اشتها و چاقوکشها، که بدند و انسانی ترین لحظه‌هایی است که در زندگی دیده‌ام.

است. داستان فیلم درباره زندگی خصوصی افرادی است که عشق ماشین و بهاصلاح ماشین باز می شوند. این راهیشه در خاطر دارم و سهم این بود هستند. اقایی به نام صفا احمدی در حال میزانسی دادن کشکهای خلیلی را بسیار کرد، کنی، داستان را توییز نمی شنایش می بینیم. نمی خواهیم را تعریف می کنم. چون فقط همین طبله و واحد عکس العمل است: عکس العمل نسبت به ناموسی، بجهه محل هایش، رفاقتی، به قدری این آنها نزدیک می شدم که بعضی افراد که نمی گردند، چاقو خوشی از اینها عنق و عاشقی آنها صفا احمدی حتی یکی از مانشین های خودش را می فروشد، چون ساختهای خود هم چاقوکش هستند! من این طبقه را انتخاب کرد که اگر کسی پرسید: «فیصر یعنی چه؟» بگوییم: «عنی عکس العمل.»

* و این جاست که آدمها را از دریچه سینما می بینند. نمی توانم بینم، من اگر با احمد رضا احمدی در کافه ری توانم بشنیم که این لبلی بود که بپل کافه نادری را نداشتم. نمی توانت و شنکنی را در کافه نادری را کنم و بشوم مرکز آنها و احتمالا شعار «بول داشتن چقدربد است» بدهم. ولی این طبقه پایین را دیدم. که دوست داشته باشم لیاس های آن جنایت پیش بروم و لی گوزن، ها، دندان، مار و جرم بازگشایی بود که در لفاف سینما پیچیدم.

◀ خلیلی ها هستند که از واژه عشق استفاده می کنند ولی شیوه و مرامشان زندگی کرده اند. این فیلم ها نگاه و پوشش شما همان خاطر خواهی است. من در سینما در رئالیسمی که به آن انتقاد دارم، دست می برم. دوستش دارم، اگر من سر بازیگر فیلم کلاه شاپو می گذارم، به این دلیل است که خلیلی را پلتون و کراوات و کلاه شاپو بود. ممیشه سه قفل از سال را پالتونی بوشید، این خلیلی روی من تأثیر داشت. و بینست شرم، کارگردان آمریکایی، بهترین کارگردان فیلم نووار است ولی چون «کایاکدو سینما» او را معرفی نکرد و به او پهلوی نداد معرفت نشد. فیلم سینماهای سینمایی، شما خلیلی شیک پوش هستید. اولین چیزی که در برخورد با شما افراد را جذب می کند، حتی برای کسانی که شاید سما را نشناسند، نوع پوشش شان است که خلیلی هم جذاب است و نگاهها را متوجه تان می کند. این بروی من همیشی یک سوال بوده. حتی در مستند سوار خسته می تازد هم که خانم المیرا مقدم دریبا را زندگی شما ساخته، به نظر می رسد دهن من بازی ایجاد می کنند. یعنی مارکتی که باز هم از سینما می اید؛ و البته قبل تراز آن از پدرم دست کفش و لباس در منزل دارید. این علاقه به



پشت صحنه سینماهای سینمایی

خطرهایی است. باید حواس مان جمع باشد که وقتی از واژه معرفت استفاده می کنیم، باید کافه و ماست خیار نیتفم، چون مادر باره معرفت انسانی در این هستی زیبایی انسانی صحبت می کنیم، باید مفهوم رانگه دارم و براش و ازمسازی کنم.

* خلیلی از دیالوگ های بی نظیر فیلم های تان زیاند شده اند و این موضوع قطعاً حاصل آشنازی بی واسطه شما فرهنگ و رسم توده ها و قشرهای پایین جامعه است که بیشترین زمینه را برای دراما بیزد کردن زندگی آنها به وجود می آورد. به قول نمونه می توانیم در دیالوگ های زندگی دیالوگی فتحی در آغاز اغتراب اشارة کنم که حتی به صورت ضرب المثل در آمدند: «سلامتی سه ن، ناموس و رفیق و وطن... سلامتی سه کن، زندانی و سریاز و بی کن، سلامتی باشبوری که زیستشوی را از همار بستر توست دارم»... و چند قدر من این دیالوگ ها را درست دارم: «باغیونی که زستشویش را از بیهار بیشتر توست دارم».

چند قدر بزرگی گردد بر رینهها زیان برای من خلیلی استند. این هستی زیبایی اینها من خلیلی هستند که این فرزانه ای، از گردن گلکت ها و زندانی کشیده های قدمی تهوار، در برنامه ای گفته بود که این دیالوگ ها متعلق به اوست. البته نمی خواهیم برای این دیالوگ ها مالک و حق مؤلف پیدا کنم، بلکه مفهوم این است که شما می چقدر این جذبات ها را زیان می مردم ساده و عادی بپرسیم کشیده باشد.

* اتفاقاً خوب هم جواب می دهدیم. متوجه شدم که این کلاه یک رشته در لیاس بدر شما دارد. سر یک طرف طلا از کلولای بپرسیم زده یا گوشاهی یک رشته در سینما و بهخصوص گزی کویز، با کرده است. این جاست که موضعی می شود که این زبان مطالعه، ادمهای پولی زندگی کرده باشند. یک ریز ملولی و یک رشته در آدمهای پولی که با این نوع پوشش می خواهند مقاومت باشند و از زیر است. زبان این قدر اهمیت دارد. می توان موضع هایی را صرفه طور خلیلی عادی باش کرد اما دیگر معمق ندارند و سایدهای شده اند. در اغتراب موضع هایی هستند که اگر نامرد چاقو می خورد و زیر گوشاهی می شود که اینها گردند. چند زبان معمول بین گوشاهی و زیر گوشاهی می شود. زمانی بود که این قصه شایو در سرب هم است. آیا بن همان شایوی نیست که در چرم، در دفتر من امتد و با هم مشغول صحبت شدیم. شش قوچانگه ای اینجا نیست که در این مفترض کشیده در پوکش خودش باشد. هر چنان مال مفترض نیست متعلق به مردم است.

* چند روز پیش بخشی در مجله درباره ریشه های جذبات بازیگر اشتبه، تعریف شما در این مورد رخنه می کند: مثل عینک از فیلم های بیضایی که در ذهن های ما ماند و از خاطر خواه با خون و چاقو چیست؟ چه روح یک بازیگر می تواند به اوسته زیبایی طاهری چهارشاد و هم به دلیل توانایی بازیگری موقعاً باشد؟

من جون اینستگاه سینمایی دارم، این را به طور عام می گویند. مهه فکر می کند برای موقعاً در سینما یا پایانی شغل پاشند باشیه شخص دیگری، در خارج از کتاب این گونه نیست. در دوره قدریانهای هایلاید و مدرسه ای است اسبریک بازیگری ای این را کردم و چمز استوار تماره هایی هایلاید بودند و همه می گفتند چطور امکان دارد بازیگری نظر همیزی بخواهد. دیگر از واژه عشق استفاده نمی کردد و فقط یک شایو، به عنوان یک علاوه شخصیتی، تبدیل به جنسیت. دیگر از واژه عشق موضعی می شود که در فرهنگ اجتماعی ما به موضوعی می شود که در فرهنگ اجتماعی ما عشق می دهد؟، همچو از واژه عشق به مفهوم کهن در اینجا گذشت که این عینک از فیلم های بیضایی که اهمیتی تماشیک پیدا می کند. نکته دیگری هست که بخواهد درباره کلاه شایو بگویید؟

فقط یک نکته هم: اگر من سر بازیگر فیلم کلاه شایو می گذارم، به این دلیل است که خلیلی های دیگر از خاطر خواهی است. دیگر از واژه عشق موضعی در سینما یا کلاده شایلی، می چند می خواهد شاید داشتند و معروف بودند به

دیالوگ های بهمن مفید در سکانسها

قهقهه خانه «قیصر» متعلق به خود است که من خلیلی کوچکی که نمی شود که در آن ها می شود. زمانی بود که این قصه شایو در سرب هم است. آیا همان شایوی نیست که در چرم، در خانه ای که کجا گفته شد. پهلوانی خودش را می شود که اینها نزدیک هستند. در اینجا چند می خواهد شاید داشتند و معروف بودند به

خلیلی های بهمن مفید در سکانسها

می گویند. مهه فکر می کند برای موقعاً در سکانسها یا پایانی شغل پاشند باشیه شخص دیگری، در خارج از کتاب این گونه نیست. در دوره قدریانهای هایلاید و مدرسه ای است اسبریک بازیگری ای این را کردم و چمز استوار تماره هایی هایلاید بودند و همه می گفتند چطور امکان دارد بازیگری نظر همیزی بخواهد. دیگر از واژه عشق موضعی می شود که در فرهنگ اجتماعی ما عشق می دهد؟، همچو از واژه عشق به مفهوم کهن در اینجا گذشت که این عینک از فیلم های بیضایی که اهمیتی تماشیک پیدا می کند. نکته دیگری هست که بخواهد درباره کلاه شایو بگویید؟

خلیلی های بهمن مفید در سکانسها

فقط یک نکته هم: اگر من سر بازیگر فیلم کلاه شایو می گذارم، به این دلیل است که خلیلی های دیگر از خاطر خواهی است. دیگر از واژه عشق موضعی در سینما یا کلاده شایلی، می چند می خواهد شاید داشتند و معروف بودند به

خلیلی های بهمن مفید در سکانسها

از نشانی زیانی می شود. هر بازیگر زیانی که نشی بازیگر در مورد نام فیلمها، خلیلی اوقات بین بازیگران آرمان را بداند و تکیه کند از جذبات این جاست؟

از نشانی که بازی می کند، از قدرت و توان بازیگری

تیپ
سینمای ایران

او، از حرف ماندگاری که می‌زند. نمونه قابل‌مثال آن در سینمای ایران بهروز وثوقی است، قبل از قصر و بعد از آن، بهخصوص در خاک، داش، اکل، بلوج و گوزن‌ها رسید در انتهای فیلم می‌گوید: «آن جا خونه‌ند، برم؟» این حسن سرخ‌مندانه، زمانی که می‌گویند: «ای گله‌مردن از زیر بیل من بهترین علاوه‌ای است به مبارزه» هر کسی هم می‌تواند داشته باشد. این جاست که اندیل به قهرمان می‌شود؛ در حالی که آدمی لهشده است.

* اشاره داشتنید به دو فیلم خاک و داش، اکل. ذهنم رفت به سمت نور و تاریکی. در فرهنگ باستانی ما که همشه مقابله نور با تاریکی و ظلمت بوده، نور در فیلم‌های اینها، حضور مداومی دارد. مثلاً حضور نور در گوزن‌ها، جایی که سید شاهزاد در کوچه نزد اصغر هروین فروشی می‌رود. دوست دارم درباره حضور نور در فیلم‌های اینها بحث کنم.

ما در نهادهای روحیه‌مان سایه‌بازی داشتمام
و مطلب‌های روحیه‌خانی به این سایه‌بازی
علاقه داشتند و حتی برخی در این امر خلی ماه و
کار کشته بودند. سچهار نفر یک داستان از شاهنامه
را با سایه دسته‌ها بازگو می‌گردند و حتی یک هنر
را با سایه‌بازی شیشه‌سازی می‌گردند. نوعی سینمای
فقیری که موسيقی آن یک ضرب بود و تعدادی دست؛
دستهای فقیری که یکی ریستم بود، دیگری سه‌هار
و اسفندیار و اسطوره‌های دیگر. این سایه‌بازهای خلی
روی من تأثیر داشتند، خلی هم زیبا بودند...

• زیبای بودلری

دقیقاً بودلر کسی بود که زیبایی و شاعرانگی را در میان تباہی پیدا کرد. گریگوری چوخاری یادت هست؟ در دو رمان نجوانی من، در کارهای او و سایر فیلم‌های روسی که تماثی داده شده‌اند، به نور خیلی اهمیت داده می‌شوند. این جزوی از روند کار بود: سامول خاچیان هم یکی از این نویسنتران را دوست داشت. داشت پدرانه کارهای اسکندر پرسیونیستی می‌کرد. *

بنویس کارهای اسکندر پرسیونیستی می‌کرد. عتابت الله فمین فلم‌بردار هم خیلی به این گفتگو موضوع اهمیت می‌داد.

چون واقعاً مهم بود، فمین نوعی تربیت روسی داشت،
همین طور مهندس واهک، هر روز لیچنگسکی دوربینی
برای استودیو می‌نگاهید و آورده بود، دوربینی بود که با
آن می‌شد صدای سر صحنه ضبط کرد. آن دوربین
را زندگان می‌نمایاند به من داد که دوربین خیلی
ازرسنده‌است. نوش هم آن را دارم و در منزل
پسرم بولاد است. علاوه بر فیلم‌های سیاه‌وسفید
روسی سینمای نوادر در ارتباط با نو و تاریکی تأثیر
زیادی روی من داشتند. یعنی در همان زوگار اسر
تصویر شدن، بهخصوص در دورانی که در شانه‌روز
 فقط چند ساعت برق در تهران داشتم، در داش آکل
 زندگی دارد نعمت حقیقی رحمت زیادی برای نمایش
 دوران بی‌بری کشید. دورانی که نورها دور خودشان
 سایه ایجاد می‌کردند. متن الن نبوه که همه‌گاروش
 حرفاً
 است و ازیر از سایه نمی‌نشست. از زمان اگر سر کوههای
 من نور ضعیفی روشن بود، نیز عکاس اگر که در جوی
 همای
 کوچه را بود، معنی پیشانی کرد. به همین دلیل
 میراب معنی داشت. در همان جاها بود که نور در
 درس
 همه
 بود.
 است. همین این می‌شنت.
 • کاملاً مشخص است که نوعی همنشینی و

موسیقی همایز بارگان موسیقی دنیا شدند. تازه بعد
قیصر بود که برای تحصیل در رشته موسیقی به برل
ن رفت. یکی از دلالی که ادعایی کنم دوستان من ه
جزو نوای خستند، به این دلیل است که خوب گوی
می کردم

من هم احساس نایخود بودم!

منفرده تبادل این مساله‌ها، که روزگاری نوازن
گنمانید در لاهه روده، اتکار و پنهان کند، چون این
نوع زندگی پاک شده که امروز از جایگاه بالای
موسیقی پرخودار باشد. واقعه نمی دانم چرا من در
دوران مثلاً شوشی دوست داشتم. شاهین فرهت دروازه
در منزلش کلاس موسیقی کلاسیک برگزار موسیقی

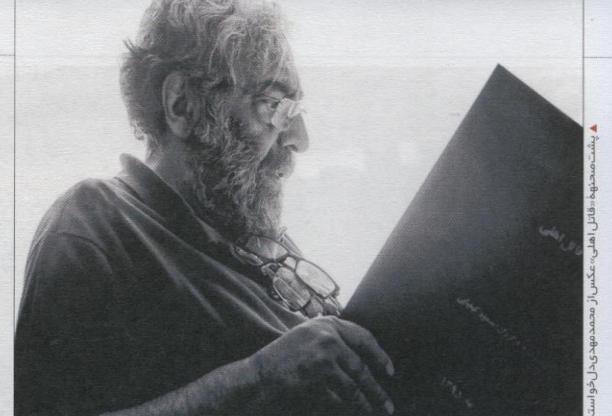
نشست با نور دارد. از نور و عکس به سمت
میگیریم. موسیقی همیشه در فیلم‌های
شاخص بوده و می دانم که بهشت به
میگیری علاقه‌مند هستند. سوال این است:
میگیری در فیلم‌های شما چه کاربردی دارد؟

فقط خوب فضا و تأثیر آنرا عاطفی را بیش تر
کند یا این که خودش عنصر مستقلی است
که آن را از خیمه های خذف کنیم، یک
کار لذک میزند؟ به طور مثال موسیقی
دزدزدزاده را از قیصر حذف نکنم یا موسیقی بروی
نه را از گوزن، آیا چیزی که می شود؟ اساساً
سر دیگری می توانست جای گزین موسیقی

خودش هم رهبری ارکستر می کرد. می نشستم و اجرای امتحان موسیقی کلاسیک گوش می کرد علاقه خیلی شدیدی به موسیقی داشتم. اگر علاقه مند بودم و براهم ایزار موسیقی آماده بود، شاید سینما نبودم و براهم ایزار موسیقی آماده بود، شاید موسیقی را به سینما ترجیح می دادم؛ موسیقی کاری داشت بخواهد ما من می کند.

● با این وصف موسیقی در فیلم های تان، یک عنصر و یک وجود مستقل است و صرفاً جنبه تزیین نماید.

دانستن را جای دیگر هم توضیح داده‌ام. دلیل قن به موسیقی، ریشه در خاطراتی دارد، در دورانی که گرامافون وجود داشت، پیرمردی در باغ منجوبی بود که بساط مخفغه‌فروشی هست. همشه می کتری کنارش و چایی اش بود، صفحه‌های روپایی، رسایلی و پنج رسایلی بود. یک بار که کنارش نشسته بودم به من نویل که فنگ ها: ای، حاج م شفند



دارد. روشنگر باشد حضور داشته باشد. کدام نویسنده است که امروز آرمان ما باشد و به او اقتدار کمیم؟ اسلام و وجود ندارد. اوین چیزی که نک روشنگر برای رسیدن به عالمات باید داشته باشد این است که در کتاب قدرت نباشد و به مصالحه پشت چارت قایم نشود.

شیعیان سی فیلم ساخته اند...

- سی فیلم ساخته‌ام و سه میلیون فیلم دیدهام!
• خیلی خوش حال هستم که همیشه شما را سرخال و بسیار جوان تر از سن تان من بینم.
روزیهای که در شما می‌بینم، روزیهای شکستن‌ناپذیر است. حتی برخی اوقات که ناشایع می‌گیرم و شما مساعده‌ندازید و مثلاً تازه عمل کردید، احساس می‌کنم در اعماق وجودتان نیز روی هست که می‌گویند: من هنوز کمیاب هستم و سرخای نشسته‌ام و آن طور که
دلم خود اهدیش نمی‌روم.

واعق خفت نیست آخرین فیلم من قاتل اهلی باشد؟
الله قاتل اهلی را خبیل دوست دارم ولی من باید
فیلم سازم.

* زمانی زنده بیاد عباس کیارستمی گفته بود:
«خودم را بیشتر از اثاثم دوست دارم و بین
اندیگاری خودم و اثاثم، ترجیح می‌دهم خودم
پیامن تا آثارم» این جمله مفهوم عمیقی دارد.
کسی زنده می‌ماند که کارش خلائق است.
خلیل ها هستند در چهل سالگی احساس پیری
می‌کنند. شما خلیل هاون بودید که کار سینمای
۱. آغاز کردید و با... و می‌خواهید که دشمن مینمین.

احسان سی کنم از اراده محکمی برای به پیش رفتن
داریم. آیا در خلوت خود تان یک ارزیابی از کارها
و زندگی تان داشته‌اید؟ در مجموع چقدر از
کارهای تان احسان رضایت دارید و چقدر در
زندگی تان هنوز آن ازمان ها حضور دارند؟
من تازمی که زنده هستم فیلم می‌سازم و می‌نویسم.
زنده مادرن من به فیلم ساختم بستگی دارد، به
نوشتم بستگی دارد. الان هم نوشتن یک رمان جدید
را شروع کردم.

د ناری هم که فتنه: «پن اندسی، پس سمسی»،
می توانیم بگوییم که مسعود کیمیابی می گوید:
«فیلم می ازدم، پس هستم». شما به دلیل این
که بچه تهران هستید، گذشته تان همیشه در
صحبت ها و فیلم های تان حضور داشته. اخیرا
پرویز پرستویی شعری از یغما کلوبی خوانده
دیده ام: «تازه تازه و مهده» که خلا شعر.

نه مم عن همرو و زمی موام: د بیش سفر
زیبا و نوستاریکی است: حسرت برای چیزیان
پاکیزهای که از دست رفته است. شما دل برای
تهران قدیم تنگ نمی شود؟ برای چنانهاش،
هوای پاکش، فکرهاش، لالهزارش، سینمناهایش،
رفقاوی که رفته‌اند، جوانی‌های تان، آزوهاش دور و
درار، عشق‌های پرتوبات که خواب از جشم آدم

می گرفت و...
باد تهران نیست پیش تر بیاد جوانی های خودم است.
وقتی جوانی هایم را بیاد می آورم، همه این ها را به
باد می آورم.
می بینم بیاد از دوری می تواند نیرویی به انسان بدهد
پرای زنده نماندن؟
رسانی، رسانی: باد منفعت های خوب کشیده ایم.

معنی و مفهوم آرمان را بداند و بر آرمان تکیه کنند. زیرا آرمان است که به عادات منتسبی مشود. آرمان عقیدهای است که در شخص وجود دارد و شرایط از نیروی مقاومت است که قابل احترام است. نه تنها در آن، حتی در چهل هم قالبهای فرق می کردند. آن زمان را که زیر در زیر نامهای اسم من و شما و چند نفر دیگر بود، آن نامه و آن خواسته تأثیر داشت. به همین جهت و قیمت این خواسته وجود داشت، خصوصاً روشنفکر تأثیر داشت. زمانی که در سال ۱۹۶۱ فیدل کاسترو نام انقلاب ملی را به انقلاب سوسیالیستی تغییر داد، سارتر براو او نامهای نوشته که کاسترو نتوانست جواب او را دردهد؛ چون جهان روشنفکری را می شناخت و با آن انقلاب کرده بود. در انقلاب کوبا دیگر از کاسترو حمایت کردند و به همین روشنفکرها از کاسترو حمایت کردند و بجهان دنیل در قبل از این ها احساس وظیفه کرد. چنان روشنفکرها تغییر نمی کردند، این حکومتها هستند که تغییر می کردند. ابراهیم کلستان در مصاحبه اخیر خود که در «روزنامه شرق» منتشر شد، فکته است: «اصل روشنفکری وجود ندارد»، یعنی فکرهای روشن وجود ندارند. هنوز هم مشغول زدن افرادی نظری غلام حسین سعادی و احمد شاملو است. چون در آن دوران زندگی کردند و حسابی دیده است. اما فیلم ساز باش! اصل روشنفکر یک روشنفکر همند بود، چون کلو وجود داشت و جوان علاوه‌نموده بالاترین نتاهی می کرد. این که بودن در جایی که مثلاً جلال آل احمد با احمد شاملو می خواهد منصب کنند. که خادمه در عالم روشنفکری بود. مبنای از روشنفکری، به معنای فیس و افاده نیست: روشنفکری، عنوان جهانی را زینده و خلاق در رابطه با ادبیات، شعر، نمایش، سینما و در مجموع هست. بهترین آثار ما در زمینه شعر و قصه‌نویسی متعلق به همان دوران است. می خواهیم نظر شمارا درباره حال و هوای امروز بدانم، درین روزگار، قد و قوایران روشنفکری را چه کوئه مینید؟

جزیان روشنفکری تعریف روشن و شخصی ندارد. یعنی این طور نیست که فکر کیمیک یک قالب وجود دارد. اگر کوئی شخصی در آن جایی شد روشنفکر است و اگر جانش، روشنفکر نیست. آن دوران روشنفکری معنی دیگری داشت که اتفاقاً آن معنی در وجود خود شما نمیانم بود. حالا چون شما حرفة دیگری، و کالت، را انتخاب کردید، یا بدی کنم که از جرگه روشنفکران خارج شداید. نه، قالبهای فرق می کردند. چرا باید روشنفکر، نویسنده یا شاعر یا فیلم ساز باش! اصل روشنفکر یک روشنفکر همند

پاشند. در حالی که می‌تواند هنرمند پاشند و یک روشنگر باشد، متأسفانه هنوز به این مفهوم نرسیده‌اند. نویسنده‌ای که مترنیچی کاظمی اکه او لبین رمان واقعی اجتماعی ما؛ تهران مغوف، را نوشت خوش از طبقاتی بول در بود و قبل از این که روشنگر باشد، نویسنده خوش‌نگاهی بود. همو بود که برای او لبین به همراه مراکز فساد رفت، هم وارد طبقه‌های در بالاترین سطح بول داری شد و هم

روانگر، **فرزینمان**، **زمانی** که انقلاب شد، بعضی ها گمان کردند اسلام‌آباد و ایوان را بر عکس طی کنند، **چون انقلاب شد** **روی سکاهای نیم**، **تکاههای خایبان** بود، **تکاههای** که **شصت سال** بیش از **وارد قشر خردمند** ها او را جزو طبقه روشگرنگ به حساب می‌آوردند در حالی که مدار افخار او نگاه کجباشون به جامعه بود. مثال‌های متعددی وجود دارد از مواردی که این نویسنده اول روشنگر بودند مثلاً ساری از در که روشگرنگ بود، پسندید بیو و احترم که برایش قاتل می‌سوزد.

کوچه دردار و کانون فیلم ایران شکل گرفت.
◀ اوین چیزی که یک روشنگر برای رسیدن به عدالت یا بدداشته باشد این است که در کنار قدرت خیاشد

به دلیل وسعت داشن او است. ما گمان می کیم که روشنگران فقط شاعران و نویسنگان هستند، در حالی که بین روزنامهگاران روشنگران زیادی وجود دارند که حتی یک کتاب ندارند. روشنگری آنها در مجموعه مقاله‌های شان است؛ مقاله‌هایی که ارمان‌های شان است. روشنگر کسی است که